مادر مهربانی‌ها



مادر مهربانی‌ها

ضمیمه کودکان نشریه امان

صاحب‌امتیاز: **بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه‌السلام**
مدیر مسئول: **دکتر محمدصابر جعفری**
ناظر کیفی: **یاسر آئین**
نویسنده: **شیما پراینده**
تصویرساز: **فاطمه متأله**
ویراستار: **زهرا مرتضایی**
چاپ‌وصحافی: **امید نشر و چاپ ایرانیان**
نشانی: **تهران، خیابان انقلاب، تقاطع قدس و ایتالیا، پلاک ۹۸**
تلفن: ۸ - ۰۲۱۸۸۹۹۸۶۰۱
صندوق‌پستی: info@mahdaviat.ir

آدم‌ها نمی‌دانند که در این دنیای شلوغ، قرار است چه چیزهایی برایشان اتفاق بیفتد؛ برای همین، در راه دور و دراز بزرگ‌شدن، باید یک راهنما داشته باشند. کسی که پدر و مادرها به آن می‌گویند: الگو. کسی که خدا از همه کارهای او راضی باشد.

امام مهدی(ع) الگوی آدم‌های خوب زمان ماست و به آنها در زندگی کمک می‌کند. راستی! امام مهدی(ع) هم برای خود یک راهنما و الگو دارد؛ الگوی او، مادرش حضرت فاطمه زهرا (س) است.



حضرت فاطمه(س)
دختر حضرت محمد(ص) و خدیجه(س) است.
هنگامی که او می‌خواست به دنیا بیاید، مادرش
در خانه تنها بود و برای تولد فرزندش آماده می‌شد.
هیچ‌کدام از زنان همسایه و آشنایان حاضر نبودند برای به دنیا آوردن فرزند خدیجه(س) کمک کنند. برای اینکه خدیجه(س) قبول کرده بود که همسر حضرت محمد(ص) باشد. با او نماز بخواند و به جای بت‌ها، خداوند را عبادت کند.
وقتی خدیجه(س) احساس کرد که فرزندش می‌خواهد به دنیا بیاید، متوجه شد که چهار زن زیبا به دیدار او آمده‌اند. از آنها پرسید: شما که هستید؟ آنها جواب دادند: ما چهار زن بهشتی هستیم که از طرف خداوند آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تولد فرزندت به تو کمک کنیم. آن چهار زن بهشتی، ساره همسر حضرت ابراهیم، آسیه همسر فرعون مصر، مریم مادر حضرت عیسی و کلثوم خواهر حضرت موسی بودند و به کمک آنها، حضرت فاطمه زهرا(س) به دنیا آمد.

حضرت خدیجه(س) چند سال بعد، وقتی فاطمه(س) دختری خردسال بود، از دنیا رفت.

وقتی دشمنان تصمیم گرفتند حضرت محمد(ص) را بکشند، خداوند این خبر را به پیامبر رساند و به او گفت تا مخفیانه از شهر مکه خارج شود و به شهر مدینه برود. برای همین حضرت محمد(ص) از تاریکی شب استفاده کرد و به سمت مدینه حرکت کرد.

وقتی که پیامبر به مدینه رسید، وارد آن شهر نشد و منتظر ماند تا حضرت فاطمه(س) به همراه حضرت علی(ع) به مدینه بیایند تا به همراه آنها وارد مدینه شود. حضرت علی(ع) پسر عموی حضرت محمد(ص) بود و خانواده پیامبر را از یک راه مناسب در میان صحرا به مدینه رساند. او تلاش کرد تا بدون اینکه دشمنان از این سفر باخبر شوند و آسیبی به خانواده پیامبر برسانند، حضرت فاطمه(س) را به سلامت به مدینه برساند.


٧

فاطمه زهرا (س) در مدینه همراه با پدر خود زندگی می‌کرد. او برای آنکه حضرت محمد(ص) احساس تنهایی نکند، به خوبی از او مراقبت می‌کرد و کارهای منزل را به خوبی انجام می‌داد.

هنگامی که حضرت فاطمه(س) به سن ازدواج رسید، خواستگاران زیادی برای ازدواج با او به خانه پیامبر می‌آمدند. این خواستگاران از افراد ثروتمند و مشهور مکه و مدینه بودند اما فاطمه(س) دوست نداشت با هیچ‌کدام از آنها ازدواج کند. سلمان که از یاران خوب پیامبر بود، متوجه شده بود که حضرت محمد(ص) دوست دارد دخترش با حضرت علی(ع) ازدواج کند. برای همین، به سراغ او رفت و به علی(ع) پیشنهاد داد تا به خانه پیامبر برود و از فاطمه(س) خواستگاری کند. حضرت علی(ع) مرد باحیا و باادبی بود و به پیامبر و دخترش علاقه داشت. برای همین، به حرف سلمان گوش داد و برای خواستگاری از فاطمه(س) به خانه پیامبر رفت.




١٥

وقتی که حضرت علی(ع)
به خانه پیامبر رفت، وارد اتاق شد
و در کنار حضرت محمد(ص) نشست. او به
احترام پیامبر، به صورت ایشان نگاه نمی‌کرد و حرفی
نمی‌زد.

حضرت محمد(ص) که می‌دانست مهمانش برای چه به خانه او آمده است، از او پرسید: ای علی! آیا می‌خواهی درباره فاطمه چیزی بگویی؟ حضرت علی(ع) سرش را پایین انداخت و از روی حیا چیزی نگفت.

حضرت محمد(ص) که از این رفتار خوشحال شده بود، فرمود: پس بگذار نظر فاطمه را بپرسم! سپس برخاست و به اتاقی رفت که حضرت فاطمه(س) در آنجا نشسته بود. پیامبر فرمود: دخترم! علی برای خواستگاری تو آمده است؛ چه جوابی به او بدهم؟ فاطمه(س) خوشحال شده بود اما از روی حیا چیزی نگفت. حضرت محمد(ص) که لبخند فاطمه(س) را دید، خوشحال شد و فرمود: مبارک است!



پیامبر که از ازدواج علی(ع)
با دخترش فاطمه(س) خوشحال بود،
به حضرت علی(ع) گفت که به مسجد برود و
مردم را برای مراسم عروسی دعوت کند.
حضرت علی(ع) به مسجد رفت و منتظر ماند تا نماز تمام شود. پس از نماز، به همه خبر داد که برای مراسم عروسی به خانه پیامبر دعوت شده‌اند. مسلمانان با شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدند و در حالی که صلوات می‌فرستادند، به سوی خانه پیامبر به راه افتادند.

حضرت محمد(ص) مقداری پول به یاران خود داد تا به بازار بروند و برای حضرت فاطمه(س) وسایل زندگی تهیه کنند. از حضرت علی(ع) هم خواست که مقداری نان و روغن و گوشت تهیه کند تا با آنها برای مهمانان شام آماده شود. پیامبر خودش غذای جشن ازدواج را آماده کرد و همراه با حضرت علی(ع) از مهمانان پذیرایی کردند. به این ترتیب، زندگی مشترک حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) آغاز شد.

پیامبر به دخترش بسیار علاقه
داشت. برای همین، هر روز به خانه
فاطمه(س) می‌رفت و با او احوال‌پرسی می‌کرد.

حضرت محمد(ص) گاهی دست و گاهی صورت فاطمه(س) را می‌بوسید. حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) هم در کنار پیامبر می‌نشستند و به حرف‌های او گوش می‌دادند.

حضرت محمد(ص) کارهای روزانه را میان آن دو نفر تقسیم کرده بود. به حضرت علی(ع) گفته بود که کارهای بیرون از خانه را انجام دهد و به حضرت فاطمه(س) سفارش کرده بود که کارهای داخل خانه را انجام دهد.

حضرت علی(ع) همسر خود را بسیار دوست می‌داشت و می‌دانست که برای انجام کارهای خانه به کمک نیاز دارد. برای همین، در کارهای داخل خانه هم به فاطمه(س) کمک می‌کرد.

آنها زندگی خوبی در کنار هم داشتند و با مهربانی، کارهای خود را انجام می‌دادند.





خداوند به حضرت علی(ع) و
حضرت فاطمه(س) چهار فرزند داد.
آنها نام فرزندان خود را «حسن»، «حسین»،
«زینب» و «ام‌کلثوم» گذاشتند.

بچه‌ها به پدر و مادر خود خیلی علاقه داشتند و حضرت محمد(ص) هم نوه‌های خود را بسیار دوست داشت و هر روز با آنها بازی می‌کرد.

وقتی پیامبر در مسجد نماز می‌خواند یا برای صحبت با مردم بر روی منبر می‌نشست، حسن(ع) و حسین(ع) بر روی دوش او بالا می‌رفتند و بازی می‌کردند.

بعضی از آدم‌ها دوست نداشتند که پیامبر با فرزندان حضرت فاطمه(س) بازی کند. آنها نمی‌توانستند تحمل کنند که پیامبر تا این اندازه به نوه‌های خود محبت کند. برای همین، وقتی این رفتار پیامبر را می‌دیدند، به حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) و فرزندان آنها حسادت می‌کردند و از آنها ناراحت بودند.

حضرت فاطمه(س) هر وقت غذا یا نان می‌پخت، آن را با دیگران تقسیم می‌کرد. برای همین، قسمتی از نان را برای فرزندانش کنار می‌گذاشت و قسمتی را هم برای پدرش می‌برد.

در یکی از روزها، پیامبر به همراه حضرت علی(س) و دیگر مسلمان‌ها برای دفاع در برابر دشمنانی که می‌خواستند به مدینه حمله کنند، به اطراف شهر رفته بودند. برای همین، حضرت فاطمه(س) نان‌هایی را که پخته بود در پارچه‌ای گذاشت و به سمت سپاه مسلمانان به راه افتاد. هنگامی که به آنجا رسید، مسلمانان را دید که با سختی در حال آماده کردن نیروهای خود هستند.

وقتی پیامبر دخترش را دید، از او تشکر کرد و گفت: سه روز است که چیزی نخورده‌ام! حضرت فاطمه(س) هم که نان‌ها را برای پدر و همسرش پخته بود، از شنیدن این جمله بسیار خوشحال شد.



حضرت علی(ع) هر وقت خسته می‌شد و یا ناراحت بود، به چهره فاطمه(س) نگاه می‌کرد. پس از آن، خستگی او رفع می‌شد و دیگر ناراحت نبود.

حضرت فاطمه(س) هم همسر خود را بسیار دوست داشت و هیچ وقت از او چیزی نخواست که نتواند آن را تهیه کند. او نمی‌خواست همسرش به سختی بیفتد و یا از اینکه نمی‌تواند چیزی را آماده کند، ناراحت شود.

این درسی بود که پیامبر به حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) داده بود و به آنها گفته بود که قدر یکدیگر را بدانند و به هم کمک کنند.

آنها در کنار یکدیگر، به دیگران هم کمک می‌کردند و به افراد نیازمند و فقیر یاری می‌رساندند. حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) در کنار هم عبادت می‌کردند و با هم دعا می‌کردند و حتی برای نماز خواندن و دعاکردن هم یکدیگر را تنها نمی‌گذاشتند.



پیامبر پیش از رفتن به مسجد به خانه حضرت علی(ع) و فاطمه(س) می‌رفتند و از بیرون خانه، آنها را صدا می‌زدند و از آنها دعوت می‌کردند تا با ایشان به مسجد بروند. پیامبر صدا می‌زدند: سلام بر شما اهل بیت! وقت نماز است.

حضرت محمد(ص) طاقت دوری از حضرت فاطمه(س) را نداشت. برای همین، بعد از نماز و در بازگشت از مسجد، به دیدن حضرت فاطمه(س) می‌رفتند. در یکی از روزها، پیامبر عبای خود را به دوش انداخت و از حضرت فاطمه(س) و حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) که در آن زمان کودک بودند، خواست تا در کنار او قرار بگیرند. این پنج نفر از سوی خدا به نام «اهل بیت» معرفی شدند. یعنی آنها کسانی هستند که خدا از خانواده پیامبر انتخاب کرده تا آدم‌ها را راهنمایی کنند. هر کسی می‌تواند با راهنمایی آنها به خدا نزدیک‌تر شود و به بهشت برود.





وقتی که حضرت محمد(ص) می‌خواستند از دنیا به بهشت بروند، حضرت فاطمه(س) خیلی ناراحت بود و بسیار گریه می‌کرد.

پیامبر به دخترش می‌گفت که باید صبر کند و دعا کند و حضرت فاطمه(س) هم دستانش را بلند می‌کرد و برای حضرت محمد(ص) دعا می‌خواند. فرزندان حضرت فاطمه(س) هم که پدربزرگ خود را بسیار دوست داشتند، همراه با مادر خود دعا می‌کردند.

بعضی از آدم‌ها به حرف‌های پیامبر گوش نمی‌دادند. آنها به حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) حسادت می‌کردند و از علاقه پیامبر به اهل بیت ناراحت بودند. پیامبر به آنها گفته بود که برای جهاد و جنگ با دشمنان آماده شوند اما آنها این حرف را قبول نمی‌کردند. در این مدت، حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) در کنار حضرت محمد(ص) بودند و به ایشان کمک می‌کردند.


۲۶

وقتی پیامبر از دنیا رفت،
حضرت فاطمه(س) آنقدر ناراحت بود
که شب تا صبح گریه می‌کرد. بچه‌ها هم کنار
مادرشان می‌رفتند و همراه با او گریه می‌کردند.
حضرت علی(ع) هم که از همه بیشتر ناراحت بود، مشغول
انجام کارهای خاک‌سپاری پیامبر بود.

در همین زمان، کسانی که از حضرت علی(ع) و حضرت
فاطمه(س) ناراحت بودند، نمی‌خواستند بعد از پیامبر، آنها
راحت زندگی کنند. برای همین، تصمیم گرفتند به خانه
حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) حمله کنند و حضرت
علی(ع) را مجبور کنند که با آنها همکاری کند.

آنها وقتی به خانه حضرت علی(ع) رسیدند، با اینکه
می‌دانستند فاطمه(س) در خانه است، در خانه را آتش زدند
و به آن حمله کردند. حضرت فاطمه(س) که می‌خواست
جلوی بازشدن در را بگیرد، در پشت در ماند و ضربه شدیدی
به بدنش برخورد کرد و زخمی شد.

حضرت فاطمه(س) به خاطر
اتفاق حمله به خانه، بیمار شده بود
و دیگر طاقت دوری پدرش را نداشت.

او دیگر دوست نداشت در این دنیا زندگی کند. تنها چیزی که او را آرام می‌کرد، دیدن حضرت علی(ع) و فرزندانش بود. بالاخره در یک شب، حضرت فاطمه(س) با بچه‌های خود خداحافظی کرد و لباس تازه به تن آنها کرد. بعد هم به همه گفت که آن شب از دنیا می‌رود. خواست که او را در شب و مخفیانه به خاک بسپارند تا کسانی که به او و حضرت علی(ع) ظلم کرده بودند، متوجه نشوند. او نمی‌خواست آنها را ببیند و برای همین، دوست نداشت آنها در مراسم خاک‌سپاری او شرکت کنند. بچه‌ها دور مادر خود حلقه زدند و گریه می‌کردند. حضرت علی(ع) هم در بیرون از خانه، دست به دیوار گذاشته بود و گریه می‌کرد.

حضرت فاطمه(س) امانتی بود که آن شب باید حضرت علی(ع) آن را به پیامبر برمی‌گرداند.





ما امروز منتظر هستیم تا
امام مهدی(ع) ظهور کند و دنیا را
پر از خوبی و شادی و مهربانی کند.

امام مهدی(ع) از فرزندان حضرت فاطمه(س) و
حضرت علی(ع) است و همیشه به یاد حضرت فاطمه(س) است.

همه ما دوست داریم وقتی بزرگ می‌شویم، آدم‌های خوبی بشویم و به امام مهدی(ع) کمک کنیم تا با دشمنان مبارزه کند و همه آدم‌های مظلوم را نجات دهد.

برای همین، باید با زندگی آدم‌های خوب آشنا شویم و مثل آنها زندگی کنیم. باید تلاش کنیم تا از زندگی حضرت فاطمه(س) درس بگیریم و راه درست زندگی کردن را بیاموزیم.

هیچ کاری به اندازه این کار، امام مهدی(ع) را خوشحال نمی‌کند که ما سعی کنیم همیشه به یاد حضرت فاطمه(س) باشیم. پدر و مادر خود را دوست داشته باشیم و به آنها احترام بگذاریم، با خانواده و همسایه‌های خود مهربان باشیم و با دشمنان مبارزه کنیم.

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف
به عنوان نهادی فرهنگی، غیرانتفاعی و غیردولتی و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری که دارای تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، به‌منظور ترویج و معرفی فرهنگ مهدویت و آشناسازی اقشار جامعه ـ به ویژه نسل جوان ـ با شخصیت امام مهدی علیه‌السلام و تحکیم پایه‌های امامت و ولایت پس از کسب موافقت مقام معظم رهبری از سوی حجت‌الاسلام والمسلمین قرائتی در سال ۱۳۷۹ تأسیس گردید.

گروه مجلات امان وابسته به بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) است. برای آگاهی بیشتر درباره دریافت دوره‌ای و ثبت اشتراک یا همکاری با تحریریه نشریات به **پورتال جامع مهدویت** به نشانی **MAHDAVIAT.IR** مراجعه کنید.